

کاربرد پزشکی مشک و بازتاب آن در نظم فارسی

راضیه آبادیان* و حیدر عیدگاه**

چکیده

مشک گذشته از کاربردهای دیگرش به عنوان نوعی ماده عطری و یا رنگی، گونه‌ای داروی عطری و حیوانی است و جزء ادویه مفرده به حساب می‌آید که در درمان انواع بیماری‌ها از آن بهره می‌برده‌اند. این ویژگی‌های مشک، مورد توجه دسته‌ای از سرایندگان فارسی هم قرار گرفته است و آنان، گاه این خواص را در شعرهای خود بازتاب داده‌اند. در این پژوهش به کاربردهای مختلف و بسیار گسترده دارویی و پزشکی مشک و انعکاس آن در ادب منظوم فارسی و در نتیجه شرح و روشنگری برخی سروده‌ها و ابیات و کنایات و استعارات و... پرداخته شده است. البته خواص دارویی بی‌شمار دیگری نیز برای این ماده ذکر کرده‌اند که در اینجا برای دور نشدن از جنبه ادبی مقاله، از آوردن آن‌ها پرهیز نموده‌ایم.

واژه‌های کلیدی

مشک، کاربرد پزشکی، مرهم، زخم، کافور، زکام، مزاج

مقدمه

مشک گونه‌ای داروی حیوانی (جرجانی، ۱۳۸۴: ۱/ ۲۶۹) و عطری (گلشنی، ۱۳۸۶: ۵۹۰) است که در کتب طبیبی آن را در گروه ادویه مفرده آورده‌اند (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲/ ۲۱۳ و ۵۳؛ جرجانی، ۱۳۸۴: ۱/ ۲۴۴) و از آن در انواع داروها و مفرحات و معجونات (ابن مندویه، ۱۳۵۴: ۱۵/ ۲۲۴-۲۲۵) بهره می‌بردند و نوعی داروی گرانبها به شمار می‌آمده است. خواص دارویی مشک آنچنان گسترده است که در برخی کتاب‌ها، گاه از آن نه به عنوان عطر مشهور مشک که به عنوان نوعی دارو نام می‌برده‌اند. دسته‌ای از سرایندگان فارسی گوی نیز با این خواص مشک آشنا بوده‌اند و گاه آگاهی خود از این ویژگی‌ها را در شعر خویش بازتاب داده‌اند؛ بنابراین آشکار است که بدون داشتن آگاهی‌هایی همه جانبه از این ماده، گاه نمی‌توان به معنای دقیق و کامل برخی ابیات پی برد. در این مقاله، گذشته از شرح چیهستی مشک، توضیحاتی که در

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران razie.abadian@yahoo.com
** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران vahid_idgah@yahoo.com

مورد مزاج و طبیعت مشک، در متون طبّی آمده، آورده شده است؛ چرا که بسیاری از سراینندگان توانای ادب فارسی، اگر در بیتی راجع به مشک سخنی می‌گفتند، کاملاً با این آگاهی‌ها آشنا بودند و در مثل‌ها، ایهام‌ها، استعارات، کنایات، همانندسازی‌ها، تناسب‌ها و دیگر صنعت‌های مهم ادبی به این ویژگی‌ها توجه داشته‌اند و سروده‌هایشان دربردارنده اشاراتی زیبا و دقیق به این اطلاعات بوده است. مثلاً با دانستن تأثیر مشک در بهبود حال دیوانگان، معنای بیتی این چنینی که بسیار ساده و آشکار می‌نماید، برای خواننده روشن‌تر خواهد شد:

گفتی: کنم هلالی دیوانه را علاج ای من فدای سلسله مشک‌بوی تو^۱

(هلالی جغتایی، ۱۳۳۷: ۱۶۴)

و یا اینکه این آگاهی‌ها در رفع تناقض‌گویی‌های ظاهری بعضی اشعار کمک خواهد کرد. این اطلاعات پزشکی، گذشته از باز کردن برخی گره‌های ناگشوده ابیات راجع به مشک، گاه در تصحیح کلمه یا کلماتی در یک بیت و یا در خود متون طبّی و یا متون جغرافیایی و عطرنامه‌ها و... یاریگر خواهد بود. منابع مورد استفاده پژوهندگان در این جستار، کتاب‌های طبّی، عطرنامه‌ها، عجائب‌نامه‌ها، کتب جغرافیایی و سفرنامه‌ها و... هستند که آگاهی‌هایی دست‌اول راجع به کاربردهای مشک به دست می‌دهند. افزون بر منابع یاد شده، نمونه‌هایی از متون نظم که با آگاهی‌های پیرامون مشک ارتباط دارد و یا خود سندی است برای نشان دادن یکی دیگر از کارکردهای دارویی مشک، در این پژوهش آورده شده است. البته خواص دارویی بی‌شمار دیگری نیز برای این ماده ذکر کرده‌اند که در اینجا برای دور نشدن از جنبه ادبی مقاله، از آوردن آن‌ها پرهیز نموده‌ایم.

مشک به عنوان دارو

مشک از ترشحات غده‌ای است که بین ناف و تخمگاه آهوی نری که در سرزمین تبت و حوالی آن می‌زید، تولید می‌شود و به سخن دیگر مشک خونی است که در نافه آهو گرد می‌آید (ابن مندویه، ۱۳۵۴: ۲۲۷/۱۵). کیسه‌ای که مشک درون آن است، نافه نام دارد. شکل کامل این کیسه (نافه) گرد است و قطر آن به سه تا پنج سانتی‌متر و وزنش به حدود سی گرم می‌رسد (ای دان، ۱۳۷۱: ۳۴۲). مشک در آغاز که از ناف آهو بیرون می‌آید، ماده‌ای صابونی‌شکل (زهری، ۱۳۸۲: ۷۳) به رنگ قهوه‌ای مایل به سیاه (ای دان، ۱۳۷۱: ۳۴۲) و بسیار تلخ (کاشانی، ۱۳۴۵: ۲۵۳) است که کم و با گذشت زمان و با حرارت آفتاب، حالتی منجمد و سخت به خود می‌گیرد (مسعودی، ۱۹۵۸ م: ۱۵۹/۱) و به رنگ قهوه‌ای تیره و به شکل ساییده و لخته‌های شکننده در می‌آید (ای دان، ۱۳۷۱: ۳۴۲). گاه این ماده، مشک‌بوی بوده که از بدن آهو بر روی سنگ‌های گرم آفتاب‌خورده، می‌ریخته است (انصاری دمشقی، ۱۹۸۸ م: ۱۳۷؛ مسعودی، ۱۹۵۸: ۱/۱۵۸)، ولی گاه نیز نافه را که هنوز نرسیده و نیخته بوده، از بدن آهو شکارشده می‌بریدند. این مشک بوی بسیار نامطبوعی می‌داده است و می‌بایست، مدت زمانی بگذرد تا در مجاورت هوا خوشبو گردد (مسعودی، ۱۹۸۸ م: ۱/۱۵۸). مشک در چین، ماده‌ای گرانبها بود و ارزشی برابر با ارزش مروارید داشت (ای دان، ۱۳۷۱: ۳۴۳). گویی این ارزش در ایران و دیگر کشورهای واردکننده مشک، چندین برابر می‌شده است و بدین جهت آن را در خود سرزمین‌های مشک‌خیز کم‌بها دانسته‌اند:

همانا که در پارس انشای من چو مشک است کم‌قیمت اندر ختن

(سعدی، ۱۳۸۱: ۳۸)

زلفت از دامن فشانند آن خاک پای نیست آری مشک را در چین رواج (کمال خجندی، ۱۹۷۵: ۲۹۹/۱)

این ماده به جهت ویژگی‌های مزاجی‌اش، در درمان بیماری‌های بسیاری مؤثر بوده و با توجه به ارزشمندی آن باید گفت که دارویی گرانبها به شمار می‌رفته است. همان طور که در پیشگفتار ذکر شد، مشک از جمله داروهای حیوانی است (جرجانی، ۱۳۸۴: ۲۶۹/۱) که در کتب طبی آن را در گروه ادویه مفرده آورده‌اند (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲/۲۱۳) و از آن در انواع داروها و مفرحات بهره می‌بردند. خواص دارویی مشک چندان فراوان است که گاه تنها از آن به عنوان نوعی دارو نام می‌برده‌اند، نه عطر. برای نمونه، شاردن، مورخ فرانسوی عصر صفوی که خود نیز زمانی از تاجران مشک بوده است، همواره از آن با عنوان «داروی مشک» یاد می‌کند (شاردن، ۱۳۵۰: ۶۹/۴). در مورد مزاج مشک گفته‌اند که گرم است و خشک در درجه سوم (هروی، ۱۳۴۶: ۳۲۶). بعضی نیز آن را گرم و خشک در درجه دوم دانسته‌اند (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲/۲۱۳) و به عقیده گروهی، خشکی آن از گرمی‌اش بیشتر است (عطرنامه علائی، ۱۳۵۴: ۲۵۷). گرمی و خشکی مزاج مشک موجب شده که آن را در درمان بیماری‌هایی که مربوط به سردمزاجی و رطوبت است، به کار ببرند (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲/۳۲۶).

به گفته حکیم مؤمن، بدل مثل مشک، جند و نصف آن ساذج و مصلح آن کافور و روغن بنفشه است (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۸۱۰).

باید گفت که روش‌های استفاده دارویی از مشک گوناگون بوده است. در اینجا در ابتدا به شرح این روش‌ها می‌پردازیم و اصطلاحات مربوط بدان را توضیح می‌دهیم:

اکتحال: به چشم کشیدن مشک را اکتحال آن گویند (همان، ۱۳).

حب: گاه از مشک حب‌هایی می‌ساختند که همانند قرص‌های امروزی به کار می‌رفته است؛ چنان که گاه «حبّه»، واحدی برای شمارش مشک در دستورات پزشکی پزشکان بوده است (دنیسری، ۱۳۵۰: ۲۳۸). برای دفع برخی بیماری‌ها از حب مشک استفاده می‌شده است، مثلاً برای تقویت بنیه به هنگام آمیزش، حب‌هایی از مشک به دهان می‌گرفتند (حاسب طبری، ۱۳۷۱: ۱۰۲).

بوییدن: بوییدن مشک نیز در درمان برخی بیماری‌ها مؤثر بوده است. مثلاً بوییدن مشک در به هوش آوردن شخص بیهوش به کار می‌رفته است (ابن سینا، ۱۳۶۰: ۴۸۵/۱). این کار برای دفع صداع نیز مفید بوده است (سبزواری، ۱۳۸۶: ۳۱۳).

بخور: هرچه که دود او را استعمال نمایند، بخور گویند (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ق: ۱۴). بخور دادن با مشک برای درمان بیماری‌هایی چون صرع و دیوانگی سودمند بوده است (کاشانی، ۱۳۴۵: ۱۳۵-۱۳۶).

استنشاق: «به بینی کشیدن چیزی مایع که بسیار سیال باشد» را گویند (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۱۳).

سعوط و عطوس: سعوط عبارت است از چیزی که در بینی کنند. عطوس نیز روشی است که در آن دارو در بینی می‌کنند و آن موجب عطسه می‌شود و عامل بیماری با عطسه از بدن بیرون می‌رود (همان، ۱۱۶۶). گرد مشک سوده بدین دو طریق در درمان بیماری‌ها به کار می‌رفته است؛ مثلاً در درمان صداعی که از سردی و تری ایجاد می‌شد، گرد مشک را با زعفران و کافور در بینی می‌ریختند و صداع را بدینگونه از میان می‌بردند (هروی، ۱۳۴۶: ۳۲۶) سعوط مشک برای سکنه نیز مفید بوده است (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ق: ۸۱۰). همچنین دمیدن مشک در بینی دیوانگان و مصروعان

سودمند بوده است (کاشانی، ۱۳۴۵: ۱۳۵-۱۳۶).

حقنه و فرزجه: «حقنه عبارت از استرسال مایعات بمعاء مستقیم^۳ و رحم است» (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۱۱۶۹). حقنه مشک به رحم برای دفع اختناق آن مفید است (سبزواری، ۱۳۸۶: ۴۳۳).

فرزجه شافه‌ای است که قبل و رحم را مخصوص باشد (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۱۹). فرزجه مشک در هنگام زایمان سودمند است (همان، ۸۱۰).

مالیدن ضماد: حکیم مؤمن در مورد این اصطلاح گوید: «آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند، اعم از آنکه موم روغن داشته یا نداشته باشد را ضماد گویند» (همان، ۱۹). گاه مشک را بصورت ضماد، به جای درد می‌مالیدند و می‌بستند. مثلاً برای دفع استسقای طبلی، ضمادی از صندل و عود و لادن و مشک بر جگر می‌نهادند (شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۸۴) و مالیدن روغن‌های گرم که در آن مشک حل کرده باشند، به رحم برای دفع اختناق رحم مناسب بوده است (سبزواری، ۱۳۸۶: ۴۳۳).

طلا: «آنچه از رقیق القوام بر عضو مالند طلا گویند». طلا کردن مشک برای سکنه و بیماری‌های سرد دماغی مفید است (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ق: ۱۹).

شرب (نوشیدن): برای دفع بیماری‌هایی، محلول مشک را می‌نوشیدند، مثلاً برای دفع زهر، مشک می‌نوشیدند. مقدار شربت مشک نیز مشخص بوده و گفته‌اند هر بار مقدار آن نیم درهم باید باشد (همان، ۸۱۰).

همراه خود داشتن مشک: گاه همراه داشتن مشک موجب بهبود یافتن بیمار می‌شده است. مثلاً برای دفع ضعف در آمیزش، به همراه داشتن مشک به هنگام گرمابه رفتن توصیه شده است (دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۴۱). اینک توضیح چند اصطلاح:

ضماد: ضماد نوعی مرهم است؛ یعنی ادویه‌ای با مایعی درآمیخته که بر عضوی نهند. ضماد دواهایی زفت است که به بستن نیاز دارد، برخلاف طلا که محتاج بستن نیست (دهخدا، ذیل ضماد).

مصلح: در توضیح این اصطلاح آمده است: «آنچه اصلاح حال مأکول و مشروب نماید، اعم از آن که رفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه به جهت وصول او به اعضا گردد» (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۲۵).

برخی سودمندی‌های دارویی مشک

امراض سر: مشک بوییدن برای بهبود صداع و شقیقه مناسب بوده است (جرجانی، ۱۳۸۴: ۴۸۷/۱؛ شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۳۲). همچنین شوموم ساختن از مشک و زعفران و صعتر و سنبل و عنبر و پیوسته بوییدن آن، حال بیمار را بهبود می‌داده است (سبزواری، ۱۳۸۶: ۳۱۹) و اگر مشک را با زعفران و کافور به بینی می‌ریختند، صداعی را که از سردی و تری و هوای سرد و برف و... به وجود می‌آمده، برطرف می‌ساخته است (هروی، ۱۳۴۶: ۳۱۶؛ اخوینی، ۱۳۴۴: ۲۲۴). البته برخی سراینندگان به تأثیر متفاوتی از مشک اشاره کرده‌اند و مشک را موجب سردزایی دانسته‌اند، چنانکه خاقانی گوید:

هنرت مشک نافه آهوست چه عجب مشک درد سر زاید
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۸۳۶)

در توجیه این عقیده باید به این نکته توجه داشت که مشک در کل باعث تقویت مغز سردمزاجان می‌شده، اما از آنجا که خود مزاجی گرم دارد، برای افراد گرمی‌دار سردردآور بوده است (هروی، ۱۳۴۶: ۳۱۶؛ اخوینی، ۱۳۴۴: ۲۲۴).

پادزهر

شرب مشک مانند پادزهری است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۲۵۱؛ کاشانی، ۱۳۴۵: ۲۵۲) که در دفع سم‌ها و به خصوص سم گیاه «بیش» (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲/۲۱۳؛ جرجانی، ۱۳۸۵: ۲/۸۴۷؛ عطرنامه علائی، ۱۳۵۴: ۲۵۸) و قرون السنبل (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۸۱۰) سودمند است. بیت‌های زیر به این کارکرد مشک اشاره دارند و چنانکه می‌بینیم سرایندگان، مشک و زهر را در تقابل هم آورده‌اند:

زهر پاشد غمزه او، مشک ساید زلف او چون به رزم و بزم، کین و مهر خسرو بوالخلیل
(قطران تبریزی، ۱۳۳۳: ۲۱۴)

غمزه او مانند زهر است؛ اما زلف مشک‌آمیز او، برای برطرف کردن این زهر، مشک می‌ساید. زهر غمزه او همچون کین خسرو بوالخلیل به روز رزم و مشک‌سای زلف او، چونان مهر خسرو، به هنگام بزم است.

چه چیز است آن خط مشکین و آن لب که دارد رنگِ راح و بویِ ریحان
یکی مانند مشک‌اندوده لاله است یکی مانند زهرآلوده پیکان
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۶۷)

گرچه حاجی مناسک‌آموزست به عمل علم او ره‌افروزست
پوست عالم به زهر آلودست وز درونش به مشک اندودست
عالم آن کس بود که معنی بکر آورد او برون زانده و فکـر
(سنایی، ۱۳۸۱: ۳۲۰)

همچنین مشک در دفع ضرر داروهایی که سمی‌اند (ادویه سمیه) مفید است (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲ ق: ۸۱۰). البته خود مشک نیز اگر بیشتر از حد اعتدال استفاده شود، نوعی سم به شمار می‌آید:

«و در برخی از کتب طب آمده است که این مسک [مشک چینی] از سموم قاتل است و همانا که مقدار بسیار خواسته باشد و علت آنست که گفتیم علماء طب برآنند که این مسک از ادویه قلبی است، و شک نیست که مقادیر معتدل را در منفعت اثرهاست و چون از اعتدال گذرد، به مضرت بازگردد که کل کثیر عدو للطبیعه و مفسد لها» (عطرنامه علائی، ۱۳۵۴: ۲۵۸).

داروی دواء‌المسک نیز که دارویی ترکیبی متشکل از چند ماده است و جزء اصلی آن را مشک تشکیل می‌دهد، برای دفع زهر مؤثر است (گلشنی، ۱۳۸۶: ۶۴۰-۶۴۱).

توان‌بخشی

مشک موجب توان‌بخشی و تقویت بنیه و ترمیم نیرو می‌شود (هروی، ۱۳۴۶: ۳۲۶ و ۶۸؛ ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲/۲۱۳) و حتی بوی آن نیز توان‌افزاست (حاسب طبری، ۱۳۷۱: ۶). این بیت خاقانی اشاره به این ویژگی مشک دارد:

زآتش خورشید شد نافه شب نیمسخت قوت از آن یافت روز، خوشدم از آن شد بهار

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۷۹)

(شب همچون نافه مشک سیاهی است که با آتش آفتاب می‌سوزد و بوی آن پراکنده می‌گردد و روز با بوییدن بوی خوش این مشک، هم خوشدم و خوشبو و هم پر نیرو شده است).

برای تدارک ضعف اندام سردمزاجان، بوی‌هایی چون مشک و عود و معجون‌های گرم به کار می‌برند (دنیسری، ۱۳۵۰: ۱۴۲). مولوی گوید:

بهر ضعف این دماغ زخمگاه عشق خویش می‌کند آن زلف عنبر مشک و عنبر سایی‌ای

(مولوی، ۱۳۴۰: ۱۱۶/۶)

به عنوان ضد عفونی کننده هوا در ایام وبا

در هنگام وبا، هوای خانه را با عطریات سرد و خشک معطر می‌کردند اما بوی مشک با آنکه گرم است، مصلح و دافع ضرر وباست. گاه برای دفع عفونت هوا، میانه سب را تهی و آن را از مشک و گلاب و گاه گلاب و صندل و... پر می‌کردند و بر روی آتش می‌نهادند و پراکندن مشک در هوا و یا سوزاندن آن بر مجمر، تنها برای خوشبویی فضا نبوده؛ بلکه فواید پزشکی آن نیز مورد نظر بوده است.

خاقانی، به مشک و گلاب ریختن در سبب درون تهی اشاره دارد:

مه چو مشاطگان زده بر رخ سبب خال‌ها سبب برهنه ناف بین نافه دم از معطرّی

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۲۹)

باد مشک‌آلود گویی سبب تر بر آتش است کاندرو قدری گلاب از اصفهان افشانده‌اند

(همان، ۱۰۸)

همچنین بوییدن عطریات که مشک نیز از آنهاست، تقویت کننده دماغ و خوشبو کننده و از میان برنده عفونت هوا خواهد بود (محمدحکیم مبارک، ۱۳۸۶: ۵۳۳-۵۳۴؛ سبزواری، ۱۳۸۶: ۴۷۵-۴۷۶). گذشته از آن در تریاک‌ها و مفرّحاتی که نافع وبا بوده، مشک نیز به کار می‌رفته است (محمدحکیم مبارک، ۱۳۸۶: ۵۴۲-۵۴۳).

مرهم

مشک را بصورت محلول و مانند مرهم بر زخم می‌نهادند. این مرهم بسیار دردناک بوده و بیمار از آن به فریاد می‌آمده است (کاشف‌الاسرار، به نقل از دیوان بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۳۶۷). قدیمی‌ترین سراینده‌ای که مرهم بودن را به مشک نسبت داده، بدر چاچی، شاعر قرن هشتم است. در عصر صفوی، مضمون‌پردازی با مشک به عنوان مرهم، و رابطه مشک و زخم رواج می‌یابد. در همین عصر صفوی است که شاردن، مورخ فرانسوی، به مصرف مشک در هند به عنوان مرهم اشاره می‌کند (شاردن، ۱۳۵۰: ۱/۶۸). این ابیات هم گواهی بر کاربرد مشک به صورت مرهم است:

ای نالش دل‌ها را مشک خط تو مرهم وی سوزش جان‌ها را لعل لب تو دارو

(بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۲۶۷)

مرهم دل‌های ریش از مشک ناب آورده‌ای یا که بر رخسار خویش از خط نقاب آورده‌ای

(نشاط اصفهانی، ۱۳۳۷: ۱۸۰)

سازم آن می نمک‌آلود که بی‌غم باشد
افکنم مشک در آن حلقه که مرهم باشد
(نظیری، ۱۳۷۹: ۱۲۴)

از برخی ابیات برمی‌آید که مشک مرهمی برای داغ نیز بوده است؛

از آن از سیر صحرا خاطر خوشنود می‌گردد
که داغم از سواد شهر مشک‌اندود می‌گردد
(صائب، ۱۳۶۶: ۳/۱۳۸۳)

چون داغ لاله مرهمش از مشک سوده است
صائب دلی که گردد داغ و کباب خط
(همان، ۱۳۷۴: ۵/۲۴۶۴)

حزین امروز روشن باد چشم داغ ناسورت
که آن خال از عرق مشک گلاب‌آلوده را ماند
(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴: ۲۱۰)

همچنین بر بریدگی‌ها و زخم‌ها مشک می‌پاشیدند تا زخم زودتر ببندد. در شاهنامه، سیمرخ به زال برای نجات رودابه فرمان می‌دهد که تهی‌گاه رودابه را بشکافند و رستم را بیرون بیاورند و پس از آن، در آنجا که بریده‌اند، با ترکیب مشک و شیر و یک نوع گیاه مرهم بنهند:

نخستین به می ماه را مست کن
بیاور یکی خنجر آبگون
بکافد تهی‌گاه سرو سهی
وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک
گیاهی که گویمت با شیر و مشک
بسای و بیالای بر خستگیش
زدل بیم و اندیشه را پست کن
یکی فرد بینادل پرفسون
نباشد مرو را ز درد آگهی
زدل دور کن ترس و تیمار و باک
بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
بینی همان روز پیوستگیش
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۶۶-۲۶۷)

اما چنان که از ابیات زیر برمی‌آید، مشک سوده، بتنهایی هم التیام‌بخش زخم‌ها بوده است؛

ز آهویی که نتوان یافت از شوخی غبارش را
من از غفلت برای زخم مشک سوده می‌خواهم
(صائب، ۱۳۷۴: ۵/۲۷۱۰)

زخم من در آرزوی مشک می‌غلطد به خون
بهر نوخطان گریبان می‌درد نظاره‌ام
(همان، ۵/۲۵۶۲)

به شکر آنکه ترا خون چو نافه خشک شده‌ست
نفس ز سینۀ مجروح ما دریغ مدار
(همان، ۵/۲۲۶۱)

چندان خمار درد محبت نداشتیم
بوی گلی که زخم مرا مشک‌سود کرد
(بیدل، ۱۳۶۶: ۵۱۱)

بدر چاچی نیز در توصیف قلم پس از قط (و به عبارتی شاعرانه؛ خنجر خوردن قلم)، سر در مشک (جوهر) داشتن قلم را بیان می‌کند:

چه برق است آنکه برف خشک می‌پوشد به ابر تر

چه فرق است آنکه سر در مشک دارد چون خورد خنجر
(بدر چاچی، ۱۳۸۷: ۱۷۰)

همچنین درمان زخم ناسور با مشک، بسیار مورد توجه شاعران بوده است؛

مترس از غم ناسور ای جراحی دل
به زلف یار بزن دست و مشک ناب طلب
(بیدل، ۱۳۶۶: ۱۵۰)

زخم ناسور من از حسرت مشک است کیاب
زلف او عطر به دامان صبا می‌ریزد
(صائب، ۱۳۶۷: ۴ / ۱۶۴۹)

زخم ناسور مرا مرهم مشک است علاج
به سر زلف خود ای زلف پریشان مددی
(همان، ۱۳۷۴: ۶ / ۳۳۱۹)

همان طور که گفته شد، پاشیدن مشک بر زخم بسیار دردآور بوده است (کاشف‌الاسرار، به نقل از دیوان بدر چاچی، ص ۳۶۷). صائب در بیتی به این موضوع اشاره می‌کند؛

سزای مرهم کافور سردمهران است
جراحی که شکایت ز مشک ناب کند
(صائب، ۱۳۶۷: ۴ / ۱۸۹۲)

با اینکه شواهد شعری زیادی وجود دارد مبنی بر این که مشک را برای درمان زخم، بر روی آن می‌پاشیدند؛ اما ابیات دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد مشک موجب سرباز کردن زخم می‌شود:

هر برگ لاله‌ای که سیاهی کند ز دور
چون واشکافی از جگر کوه‌کن رسد
روزی که زخم من دهن شکوه واکند
چندین هزار نافه مشک ختن رسد
(صائب، ۱۳۶۷: ۴ / ۱۹۶۵)

شکفته‌روی‌تر از زخم باش با دشمن
بغل‌گشاده سر راه مشک ناب بگیر
(همان، ۱۳۷۴: ۵ / ۲۲۷۱)

و در برخی از فرهنگ‌ها «مشک بر زخم افشاندن» را کنایه از «تازه کردن زخم و ایذاء رسانیدن» آورده‌اند و گفته‌اند که «زخم از مشک تباه می‌شود» (محمد پادشاه، ۱۳۳۶: ۶ / ۴۰۱۴).

اما در شاهنامه، به بند آوردن خون مرده با مشک، اشاره شده است؛

به باغ اندرون دخمه‌ای ساختند
سرش را به ابر اندر افراختند
سر زخم آن دشنه کردند خشک
به دبق و به قیر و به کافور و مشک
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸ / ۴۷۰)

شگفت است که برخی سراینده‌گان چون وحشی و کلیم همدانی که تقریباً با صائب و بیدل که ابیاتشان نشان دهنده التیام‌دهی مشک بوده است، هم‌دوره بوده‌اند، معتقدند که مشک و حتی بوی آن جراحی را می‌افزاید:

ببوی مشک جراحی شود فزون و مرا
جراحی دل از آن خط مشک‌بار خوش است
(وحشی، ۱۳۳۹: ۱۹)

زخم‌های شانه از زلفت فراهم می‌شود
بخت اگر یاری نماید مشک مرهم می‌شود
(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۹۳)

در مورد اثر مشک بر داغ نیز این دوگویی آمده است:

از حسن نوحطان دل ما تازه می‌شود
داغ کهن ز مشک ختا تازه می‌شود
(صائب، ۱۳۶۷: ۴ / ۲۰۶۳)

و نیز مشک بر داغ ریختن/ بستن/ افشاندن در فرهنگ‌ها، کنایه‌ای است از تازه ساختن داغ از برای آنکه التیام نپذیرد (محمد پادشاه، ۱۳۳۶: ۴۰۱۴/۶).

تب

در دانش پزشکی کهن، جادو در درمان بیماری‌های بسیاری مؤثر پنداشته می‌شد و گاه نوعی از دانش پزشکی به شمار می‌آمد؛ چنانکه گاه نمی‌توان مرز بین جادو و پزشکی کهن را باز نمود. درستی این سخن را این نکته به اثبات می‌رساند که اندیشه‌های جادویی ایرانی مستقیماً به دست علی بن سهل طبری، به طب اسلامی منتقل گشت (اولمان، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

مشک نیز در دعانویسی و جادو، و در نوشتن انواع طلسم‌ها، حرزها و تعویذها به کار می‌رفته است (← دنیسری، ۱۳۵۰: ۳۱۵ و ۳۱۶؛ یواقیت العلوم، ۱۳۴۵: ۲۰۹؛ مبارک، ۱۳۸۶: ۵۳۴)؛ مثلاً برای بستن تب و یا دفع چشم‌زخم و... آیات و دعاهایی با مشک می‌نوشتند و به عنوان حرز یا تعویذ به کار می‌بردند. بیت‌های زیر اشاره به همین موضوع دارند:

گز مشک آیتی به شکر بر نوشته‌اند	گوی که بسته‌اند تب لرز آفتاب
بر گرد آن عقیق چو شکر نوشته‌اند	یا نی دعایی از پی تعویذ چشم‌زخم
(خواجو، بی تا: ۴۱۷)	
شکرت به خط مشکین تب آفتاب بسته	قمرت به خال هندو خطی از حبش گرفته
(همان، ۳۲۵)	

دفع اثر سموم

برخی گفته‌اند که از مشک برای دفع سموم گرم؛ بویژه در سفرهای بیابانی استفاده می‌شده است (معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۱۹۱/۱). این بیت خاقانی نیز می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد:

کاندر سموم کرد اثر مشک اذفرش	ناف زمی است کعبه مگر ناف مشک شد
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۱۶)	

سموم یادآور «سموم» جمع سم و اثر پادزهری مشک است؛ ولی با توجه به کل قصیده خاقانی نمی‌توان آن را این گونه معنا کرد و باید آن را همان «سموم» به معنای باد گرم و زهرآگین صحراهای عربستان به حساب آورد؛ اما در هیچ یک از منابع طبی کهن بدین ویژگی مشک اشاره نشده است و با توجه به گرمی و خشکی مزاج مشک نمی‌توان این سخن را تأیید کرد؛ دیگر اینکه حکیم مؤمن، مشک را مضر محرورین شمرده و مصلح آن را کافور که مزاج تر و سرد دارد، دانسته است (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۸۱۰؛ ← گلشنی، ۱۳۸۶: ۶۹۳-۶۹۴؛ ماهیار، ۱۳۸۴: ۲۲۴) و همواره مشک در دفع بیماری‌هایی که ناشی از سرما و سرمازدگی است، سفارش شده است. اما بر خلاف مشک، کافور که مزاجی سرد دارد، برای از بین بردن گرم‌زدگی ماده‌ای مناسب به شمار می‌رفته و حتی قرصی به نام «قرص کافوری» برای گرم‌زدگی وجود داشته است که خاقانی در بیت زیر بدان اشاره دارد:

سازد پی ناقه‌های محرور	از قرصه شمس قرص کافور
(خاقانی، ۱۳۳۳: ۲۲۵)	

و همین سراینده در جایی دیگر مشک و کافور را در مقابل هم می‌آورد و به این اثر متضاد آن دو اشاره دارد:

به کافور عزلت خنک شد دل من
سزد گر ز مشک عمل شم ندارم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۸۴)

اندوه‌کاهی و فرح‌بخشی

مشک موجب خوشی و شادی می‌شود (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۱۳۱۴/۲؛ عطرنامه علائی، ۱۳۵۴: ۲۵۸) و حالتی مستی‌آور دارد (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۸۱۰). از همین رو در ساخت مفرحات از آن استفاده می‌شده است؛

غمناک بود بلبل گل می‌خورد که در گل
مشک است و زر و مرجان وین هر سه هست غمبیر
مانا که باد نیسان داند طبیعی ای‌را
سازد مفرح از زر و مرجان و مشک اذفر
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۹۲)

در ترکیب انواع مختلف مفرحات می‌توان نام مشک را هم دید (← نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۲۵۱)؛ بویژه مفرحاتی که برای مزاج‌های سرد ساخته می‌شده است (کاشانی، ۱۳۴۵: ۲۵۲). بنا به گفته شاردن در عصر صفوی، رجال و بزرگان ایران، پیش از غذا و بویژه در اوقات دید و بازدید از مشک برای بهجت و مسرت استفاده می‌کردند (شاردن، ۱۳۵۰: ۲۴۸/۴). در شربت عنبر نیز که باعث فرح‌بخشی است، از مشک و عنبر و زعفران استفاده می‌شده است (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۶۱۰-۶۱۱). به گلشکر نیز مشک سوده می‌افزودند، چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

ای بر گل عذارت ریحان تر نوشته
وز مشک سوده نسخی بر گلشکر نوشته

(عمادالدین نسیمی ← جلالی پندری، ۱۳۷۲: ۲۷۲)

البته گاه فرح‌بخشی برخی از انواع مشک آنچنان زیاد بوده که سفارش به پرهیز و خودداری از خوردن آن‌ها شده است؛ در عطر نامه علائی در وصف مشک چینی اینگونه آمده است: «و گفته‌اند چینی خوردن را نشاید که بغایت مفرحست، و حرارت غریزی را پراکنده کند، و مضرّت به دل بازگردد؛ زیرا که حرارت غریزی را با بوی خوش انسی تمام باشد و او را به خویشتن کشد و ازان مرگ خیزد» (عطرنامه علائی، ۱۳۵۴: ۲۵۸).

بیماری‌های چشم

مشک نیروی چشم را زیاد می‌کند و نازکی و سپیدی چشم را برطرف می‌نماید (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲۱۳/۲). در بیماری‌های مربوط به چشم، به اکتحال مشک سفارش شده است (عطرنامه علائی، ۱۳۵۴: ۲۵۸؛ حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۸۱۰) و بدین سبب از آن در ساختن کحل و توتیا بهره برده می‌شده است. شهردان بن ابی‌الخیر در نزهتنامه، در ذیل «اندر داروهای چشم»، روش ساخت «کحل باسلیقون» و «توتیای اصفهانی» را شرح می‌دهد که در هر دوی این‌ها مشک کاربرد داشته است (شهردان بن ابوالخیر، ۱۳۶۲: ۵۵۵). برای نمونه کاربرد دارویی مشک در «توتیای اصفهانی» از آنجا اثبات می‌شود که وی می‌گوید: «در تابستان باید به این توتیا نیم دانگ کافور و در زمستان یک حبه مشک افزود» (همان)، که در این دستور اشاره به گرم و خشک‌مزاجی مشک و مناسب بودن آن برای زمستان دارد؛ چرا که در اکتحال مشک گفته‌اند که موجب از بین بردن رطوبت چشم می‌شود (ابن سینا، ۱۳۶۲: ۲۱۳/۲).

مشک همچنین در ترکیب کحل‌های مختلف چون «کحل احوالی»، «کحل غریزی» و «کحل سازج» آمده است (حکیم مؤمن، ۱۴۰۲: ۱۱۲۴-۱۱۲۵).

و نیز حکیم مؤمن در ذیل «سرمه» گوید: «به اندک مشک مقوی باصره پیران است» (همان، ۴۴).

و به این علت است که در سروده‌ها نیز به مشک در چشم کشیدن اشاره شده است:

چون جشّه فشانی ای پسر در کویم خاک قدمت چو مشک در دیده زنم
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۲۱)

البته در افزودن مشک به سرمه، خوشبویی مشک نیز مورد نظر بوده است. مثلاً در بیت زیر، آوردن نام نافه که به سبب همجواری با مشک، خوشبوست، در برابر سرمه چشم، نشان از خوشبو دانستن سرمه چشم یار در ذهن سراینده دارد:

نافه را سرمه چشم سیهت سوخته است زده آتش به غزالان ختن آمده‌ای
(سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۳۶۷)

قوت مغز

مشک موجب تیز کردن ذهن می‌شود (شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۴۶) و مغز را نیرو می‌دهد (جمالی یزدی، ۱۳۴۶: ۲۰۳). نظامی به اثر مشک در افزودن هوش و مغز این گونه اشاره کرده است:

بسی نافه مشک و دبای مغز کز ایشان فزوده شود هوش و مغز
(نظامی، ۱۳۸۱: ۳۰۷)

بوی مشک در مغز اثر می‌کرده و در بسیاری از سروده‌ها بوی مشک و مغز در کنار هم آمده است که بیت زیر یکی از این سروده‌هاست:

همیشه تا بدمد مشک و مغز یابد بوی همیشه تا بجهد باد و خاک گیرد تاب
مباد خالی و فارغ دو چیز او ز دو چیز نه طبع او ز نشاط و نه جام او ز شراب
(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۲۵)

بر اساس برخی از نمونه‌ها ظاهراً مشک به خشکی مغز نیز می‌انجامیده است. سراینندگان بدین اثر مشک اشاره کرده‌اند:

بس که نامرد و خشک‌مغزت کرد رنگ کافور و مشک لیل و نهار
(سنایی، ۱۳۴۱: ۱۹۸)
گر خشک شد دماغ نهادت عجب مدار در حلق و در مشام تو چون مشک اذفرم
(انوری، ۱۳۷۶: ۳۲۷/۱)
خواب تو می‌نشاندم بر سر آتش هوس کان همه مشک بر سرت وین همه مغز را تری
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۲۶)

البته برخی نیز به خلاف آن هم اشاره کرده‌اند؛

چندین مکن دماغ به کافور و مشک تر بر عاریت شناس کف عطرسای را
(امیر خسرو دهلوی، ۱۹۷۳: ۷۳/۱)

اما بر اساس منابع پزشکی معتدل کردن دماغ و خوش کردن مغز از خواص مشک است (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۲۵۷؛ شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۴۶)، همچنان که در برخی سروده‌ها آمده است؛

پر شود معده تو چون نبود میده ز کشک خوش کند مغز تو را چون نبود مشک سحاب^۵
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۱۸۸)

به تو خوشدل دماغ مشک‌بیزم ز تو روشن چراغ صبح‌خیزم

(نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۸۰: ۳۶۴)

به نظر می‌رسد شارح خسرو و شیرین، در توضیح بیت زیرین دچار اشتباه شده است:

شده گرم از نسیم مشک‌بیزش دماغ نرگس بیمارخیزش

(همان، ۵۰)

وی چنین گفته است: «یعنی از نسیم مشک‌بیز زلف وی، دماغ نرگس چشم بیمارش گرم گشته و چون مشک به عقیده قدما حار و گرم است، حرارت و گرمی باعث بیماری نرگس چشمش شده است» (همان).

منظور نظامی این است که چون چشم شیرین بیمار بوده است، نسیم مشک‌بیزی از زلفش برای درمان و گرم ساختن نرگس چشمش وزیده است.

سرماخوردگی (زکام)

با اینکه خود مشک یکی از اسباب به وجود آمدن زکام است (جرجانی، ۱۳۸۴: ۱/ ۵۶۰)، اما اگر زکام از سردی و هوای خنک پدید آمده باشد، بخور کردن مشک در درمان آن مناسب است (اخوینی، ۱۳۴۴: ۲۷۰). ولی در مورد رابطه زکام و مشک، موضوع دیگری بسیار مورد توجه سراینندگان قرار گرفته و آن این است که بوی خوش مشک را فرد مزکوم نمی‌تواند حس کند. از این موضوع بخصوص در ادبیات حکمی برای پرداختن به مسائل حکمی و اخلاقی، بهره‌هایی برده شده است. همچنین در مورد مشک و هر موجودی که از بوی‌های خوشی چون مشک گریزان است، همچون جعل و خُنْفسا، چنین استفاده‌هایی شده است. در اینجا به برخی از این ابیات اشاره می‌کنیم:

بوی خلق خوش تو مشک و گلست حاسدان تو اخشتم و مزکوم

(سوزنی، ۱۳۳۸: ۱۹۹)

با عدلش اندر ناحیت ظالم نماند و بدنیت آری به حکم خاصیت، بگریزد از نافه جعل

(فلکی، ۱۹۲۹: ۱۷)

شاید از مغز زکام‌آلود را عذری نهند کو نسیم مشک سارا برتابد بیش از این...

عمر دادم بر امید جاه و حاصل هیچ نه مشک را دادن بنکبا برتابد بیش از این

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۳۹)^۶

عشق‌ورزی

تحریک تمایلات عاشقانه را از جمله خواص مشک برشمرده‌اند (شاردن، ۱۳۵۰: ۴/ ۶۸). گمان می‌رود، بیت زیر اشاره به موضوع مورد نظر داشته باشد:

خاک پای و خط دست گهر و مشک من است با چنین مشک و گهر عشق ز سر در گیرم

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۴۴)

این تأثیر چنان عظیم بوده که در علم رقی و افسون‌نویسی برای نوشتن طلسم‌هایی که مربوط به عشق‌آفرینی و مهرورزی بوده، به نوشتن طلسم با مشک و زعفران توصیه نموده‌اند: «چنان باید طلسمات که خواهد نبستن به قلم نوتراشیده نویسد به مشک و زعفران بر کاغذی که هر دو طرفش با آب دهن تر کرده و بریده باشند و مقص یا کارد

بدان کاغذ نرسیده باشد و برابر خانه آن معشوق و مطلوب نشیند و این عمل شرط آخر در عمل حب و بغض، مشترک است» (دنیسری، ۱۳۵۰: ۳۱۵). اما باید گفت که طلسم عداوت و فرقت را با صبر و سرکه می‌نوشته‌اند (همان، ۳۱۶).
بیماری‌های بلغمی: مشک بلغم را از میان می‌برد (جمالی یزدی، ۱۳۴۶: ۲۰۳) این خاصیت مشک ارتباط مستقیم دارد با تحریک تمایلات عاشقانه و افزودن سودا، که این موضوع در ادبیات فارسی نمودی بسیار گسترده دارد.

سپیدی موی

گفته شده است که اگر مغز پرستو را با یک حبه مشک و زیره خالص بر سر نهند، موجب دیر سپید شدن موی می‌شده است (دنیسری، ۱۳۵۰: ۲۳۸). همچنین از مشک سوده برای خضاب موی بهره می‌بردند:

ز بیم آنکه سر او چو تنش گردد همی خضاب کند سر به مشک اذفر
 (مسعود سعد، ۱۳۶۵: ۱ / ۳۸۲)

ز سر جوان نتوانی شد ارچه در پیروی ز مشک سوده سر خویش را خضاب کنی
 (اوحدی، ۱۳۶۲: ۷۱)

دیوانگی و صرع

کاشانی گوید: «اگر پاره‌ای از دهنه با مشک سوده سه بار در بینی دیوانه یا مصروعی دمند یا بخور سازند، نافع بود» (کاشانی، ۱۳۴۵: ۱۳۵-۱۳۶). با این توضیح معنای برخی ابیات و از جمله ابیات زیر و اشارات زیرکانه سراینندگان آشکارتر می‌گردد:

نکشد این دل دیوانه سودائی من سر از آن سلسله مشک‌فشان یک سر موی
 (خواجو، بی‌تا: ۳۳۳)

گفتی: کنم هلالی دیوانه را علاج ای من غلام سلسله مشک‌بوی تو
 (هلالی جغتایی، ۱۳۳۷: ۱۶۴)

سراینده تنها به دو واژه «دیوانه» و «سلسله» (= زنجیر برای بستن دیوانه)، اشاره ندارد؛ بلکه مشک و تأثیر آن در درمان بیماری‌های سودایی نیز بی‌گمان مورد نظر سراینده بوده است.

نتیجه

مشک گونه‌ای داروی حیوانی گرانبها بوده است و از آن در انواع داروها و مفرحات بهره می‌بردند. خواص دارویی مشک چندان فراوان است که گاه تنها از آن به عنوان نوعی دارو نام می‌برده‌اند، نه عطر. گرمی و خشکی مزاج مشک موجب شده که آن را در درمان بیماری‌هایی که مربوط به سردمزاجی و رطوبت است، به کار ببرند. این ماده در ادب فارسی و بویژه در ادب منظوم بسیار مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از سراینندگان فارسی کاملاً با این آگاهی‌ها آشنا بودند و به این ویژگی‌ها توجه داشته‌اند و در سروده‌هایشان اشاراتی زیبا و دقیق به این اطلاعات وجود دارد. داشتن آگاهی‌هایی همه جانبه از این ماده، گذشته از باز کردن برخی گره‌های ناگشوده ابیات راجع به مشک، گاه در تصحیح کلمه یا کلماتی در یک بیت و یا در خود متون طبی و یا متون جغرافیایی و عطرنامه‌ها و... یاریگر خواهد بود و

همین طور چگونگی پردازش این آگاهی‌ها بصورتی ادبی، توسط سراینندگان و نحوه برخورد شاعرانه آن‌ها با این اطلاعات را مشخص خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱- با داشتن این آگاهی، در این بیت نه تنها ذهن بین دو کلمه دیوانه و سلسله تناسبی می‌بیند؛ بلکه بین دیوانه و مشک نیز ارتباطی نو و جدید می‌یابد.

۲- برخی از انواع مشک مانند مشک خرخیزی برای ساختن گونه‌ای از این قرص‌ها که اقراص المسک نامیده می‌شدند، بیشتر به کار می‌رفته است (ابن مندویه، ۱۳۵۴: ۱۵/۲۲۶).

۳- معاء مستقیم: راست روده، آخرین روده که چستا نیز گویند (دهخدا، ذیل معاء).

۴- از آنجایی که شرب اصطلاحی معمول در کتب طبّی است، از حذف کردن آن و آوردن کلمه نوشیدن، به تنهایی، پرهیز شده است.

۵- سخاب درست است (قاسمی، ۱۳: ۱۳۸۲).

۶- و همچنین این ابیات:

مرد کامی و عشق می‌ورزی	در زکامی و مشک می‌بویی
(همان، ۶۷۹)	
نزد مخدوم فضل تو نقص است	پیش مزکوم مشک تو بعمره ست
(همان، ۸۳۳)	
گر ناقصی ندید کمالش عجب مدار	کز مشک بی‌نصیب بود مغز بازکام
(همان، ۳۰۳)	
از نفس مشک هیچ حظ و خبر نیست	مغز جعل را که با زکام برآمد
(همان، ۱۴۶)	

منابع

- ۱- ابن سینا، شیخ الرئیس ابو علی. (۱۳۶۰). *قانون در طب*، کتاب ۱ ترجمه عباس شرفکندی (هزار)، تصحیح حسین عرفانی، تهران: سروش.
- ۲- ----- (۱۳۶۲). *قانون در طب*، کتاب ۲ ترجمه عباس شرفکندی (هزار)، تهران: سروش.
- ۳- ابن مندویه، ابوعلی احمد بن عبدالرحمن بن مندویه اصفهانی. (۱۳۵۴). *رسالة فی اصول الطیب*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، در کتاب فرهنگ ایران زمین، ج ۱۵، ص ۲۲۴-۲۵۳، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- ۴- ابوالخیر، شهرمدان. (۱۳۶۲). *نزهتنامه علائی*، تصحیح فرهنگ جهانپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۵- ابوالفرج رونی. (۱۳۴۷). *دیوان*، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان.
- ۶- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد. (۱۳۴۴). *هدایة المتعلمین فی الطب*، به اهتمام جلال متینی، مشهد.
- ۷- امیر خسرو دهلوی یمین الدین ابوالحسن خسرو. (۱۹۷۳ م). *کلیات غزلیات خسرو*، لاهور.

- ۸- انصاری دمشقی، شمس الدین ابی عبدالله محمد بن ابی طالب (شیخ الربوه). (۱۹۸۸م). *نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- ۹- انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۶). *دیوان*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰- اوحدی، رکن‌الدین. (۱۳۶۲). *دیوان*، تصحیح امیر احمد اشرفی، انتشارات پیشرو، چاپ اول.
- ۱۱- اولمان، مانفرد. (۱۳۸۳). *طب اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- ۱۲- ای دان، وانگ. (۱۳۷۱). «مشک ختن»، مجله آینده، سال هجدهم، ص ۳۴۲-۳۴۶.
- ۱۳- بیدل دهلوی. (۱۳۶۶). *کلیات*، تصحیح خال محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی، به اهتمام حسین آهی، انتشارات فروغی، چاپ اول.
- ۱۴- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۸۴، ۱۳۸۵). *الاغراض الطیبه و المباحث العلائیه*، تصحیح و تحقیق حسن تاج‌بخش، انتشارات دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم.
- ۱۵- جلالی پندری، یدالله. (۱۳۷۲). *زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی*، تهران: نی.
- ۱۶- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. (۱۳۴۶). *فرخ‌نامه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ۱۷- چاچی، بدرالدین محمد. (۱۳۸۷). *دیوان*، تحقیق و تصحیح علی محمد گیتی فروز، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۸- حاسب طبری، محمد بن ایوب. (۱۳۷۱). *تحفه الغرائب*، تصحیح جلال متینی، تهران: معین.
- ۱۹- حکیم مؤمن تنکابنی، سید محمد مؤمن. (تاریخ مقدمه ۱۴۰۲ق). *تحفه حکیم مؤمن*، با مقدمه میر سید احمد روضاتی، تهران: کتابفروشی محمودی.
- ۲۰- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۳۳). *تحفه العراقین*، به اهتمام یحیی قریب، تهران: چاپخانه سپهر.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۵). *دیوان*، با مقدمه و تعلیقات سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ هشتم.
- ۲۲- خُجندی، کمال‌الدین مسعود خجندی. (۱۹۷۵ م). *دیوان*، به اهتمام ک. شیدفر، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوی خاور شناسی، انتشارات دانش، مسکو.
- ۲۳- خواجه کرمانی، ابوالعطا کمال‌الدین محمد بن علی بن محمود. (بی‌تا). *دیوان*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتابفروشی بارانی.
- ۲۴- دُنیسری، شمس‌الدین محمد بن امین‌الدین ایوب. (۱۳۵۰). *نوادر التبادر لتحفة البهادر*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۵- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۹). *لغتنامه*، انتشارات دانشگاه تهران، روایت دوم (بر اساس آخرین ویرایش انجام شده تحت نظارت مؤسسه دهخدا).
- ۲۶- رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم. (۱۳۷۶). *دیوان*، تصحیح سعید نفیسی و ی. براگینسکی، تهران: نگاه، چاپ دوم.

- ۲۷- زهری، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر. (۱۳۸۲). **کتاب الجغرافیه**، به تحقیق محمد حاج صادق، ترجمه حسین قرچانلو، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۸- سبزواری، محمد بن علاء الدین بن هبة الاسلام. (۱۳۸۶). **زبدة القوانین العلاج فی جميع الامراض**، گنجینه بهارستان، تصحیح یوسف بیگ باباپور، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- ۲۹- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). **بوستان (سعدی نامه)**، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم.
- ۳۰- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۱). **حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة**، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۱- ----- (۱۳۴۱). **دیوان**، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه ابن سینا.
- ۳۲- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی. (۱۳۳۸). **دیوان**، به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.
- ۳۳- سیدای نسفی، میر عابد. (۱۳۸۲). **دیوان**، به اهتمام حسن رهبری، تهران: المهدی، چاپ اول.
- ۳۴- شاردن، جان. (۱۳۵۰). **سیاحتنامه شاردن**، ترجمه محمد عباسی، مجلد چهارم، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۳۵- شیرازی، نجم الدین محمود بن صابن الدین الیاس شیرازی. (۱۳۸۶). **غیاثیه**، گنجینه بهارستان، تصحیح آرش ابوترابی و فاطمه مهری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- ۳۶- صائب، محمدعلی. (جلد اول: ۱۳۶۴-۱۳۷۴). **دیوان**، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۷- **عطر نامه علانی**. (۱۳۵۴). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۵، ص ۲۵۴-۲۷۶، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- ۳۸- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد. (۱۳۶۳). **دیوان**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه سنایی، چاپ دوم.
- ۳۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۴۰- فلکی شروانی، نجم‌الدین محمد. (۱۹۲۹ م). **دیوان**، تصحیح هادی حسن، انجمن سلطنتی آسیایی، انتشارات فورلانگ فوند، لندن.
- ۴۱- قاسمی، مسعود. (۱۳۸۲). «پیرامون چند لغت و بیت ناصرخسرو»، نامه پژوهشگاه، سال سوم، تابستان، ۷-۱۸.
- ۴۲- قطران تبریزی. (۱۳۳۳). **دیوان**، به سعی و اهتمام محمد نخجوانی، تبریز.
- ۴۳- کلیم همدانی. (۱۳۶۹). **دیوان**، تصحیح محمد قهرمان، آستان قدس رضوی.
- ۴۴- کاشانی، ابو القاسم عبد الله. (۱۳۴۵). **عرایس الجواهر و نفایس الاطایب**، به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۴۵- گلشنی، اکرم. (۱۳۸۶). **طب و مضامین طبی و بازتاب آن در ادب فارسی**، کرج: نشر جام گل.
- ۴۶- لاهیجی، شیخ محمد بن علی بن ابیطالب بن عبدالله. (۱۳۷۴). **دیوان**، تصحیح ذبیح الله صاحبکار، تهران: میراث مکتوب و نشر سایه.
- ۴۷- ماهیار، عباس. (۱۳۸۴). **شرح مشکلات خاقانی**، دفتر چهارم (پنجنوش سلامت)، کرج: نشر جام گل.

- ۴۸- مبارک، محمد حکیم. (۱۳۸۶). *نصیحتنامه سلیمانی*، گنجینه بهارستان، تصحیح سید حسین رضوی برقعی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- ۴۹- محمد پادشاه (شاد). (۱۳۳۶خ). *فرهنگ آندراج*، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- ۵۰- مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۵). *دیوان*، تصحیح مهدی نوریان، تهران: کمال، چاپ اول.
- ۵۱- مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین بن علی. (۱۹۵۸م). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، به تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، الطبعة الثالثة.
- ۵۲- معدن کن، معصومه. (۱۳۷۵). *نگاهی به دنیای خاقانی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- ۵۳- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۳۶، ۱۳۶۳، ۱۳۴۰). *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵۴- ناصر خسرو. (۱۳۵۳). *دیوان*، تصحیح مینوی - مهدی محقق، دانشگاه تهران.
- ۵۵- نشاط اصفهانی، عبدالوهاب. (۱۳۳۷). *گنجینه دیوان نشاط اصفهانی*، به کوشش حسین نخعی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ۵۶- نصیرالدین طوسی. (۱۳۴۸). *تنسوخ نامه ایلخانی* (جواهر نامه)، با مقدمه و تعلیقات مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵۷- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۰). *خسرو و شیرین*، تصحیح و حواشی وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ چهارم.
- ۵۸- ----- (۱۳۸۱). *شرفنامه*، تصحیح و حواشی وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ چهارم.
- ۵۹- ----- (۱۳۸۰). *هفت پیکر*، تصحیح و حواشی وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ چهارم.
- ۶۰- نظیری نیشابوری، محمدحسین. (۱۳۷۹). *دیوان*، تصحیح محمدرضا طاهری، تهران: رهام.
- ۶۱- وحشی بافقی. (۱۳۳۹). *دیوان*، ویراسته حسین نخعی، تهران: امیرکبیر.
- ۶۲- هروی، موفق الدین ابومنصور. (۱۳۴۶). *الابنه عن حقایق الادویه*، تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش محبوبی اردکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶۳- هلالی جغتائی، بدرالدین. (۱۳۳۷). *دیوان هلالی جغتائی با شاه و درویش و صفات العاشقین او*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنائی.
- ۶۴- *یواقیت العلوم و دراری النجوم*. (۱۳۴۵). به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، بنیاد فرهنگ ایران.

